



میخائیل گورباچف:

جستجو برای یک آغاز تازه

ترجمه از بهروز ثابت

میخائیل گورباچف :

جستجو برای یک آغاز تازه (احیای یک تمدن جدید)

ترجمه از

بهروز ثابت

میخائیل گورباچوف نام آشنایی برای مردم دنیا است. او دولتمردی است که با بصیرت مقتضیات زمان خود را شناخت و با شجاعت اخلاقی به نقاط ضعف سیستمی که خود در رأس آن قرار داشت اعتراف نمود و قدرتش را وسیله اعمال تحولاتی کرد که نه تنها «پرده آهنین» را شکافت بلکه چهره جهان را دچار تغییرات عمیق ساخت و جریان تحولات تاریخی را در مداری دیگر به جنبش و پویندگی انداخت. گورباچوف به نیکی دریافت که بحران سیستم کمونیستی در اتحاد شوروی سابق مسئله عمیقتری است که در ماورای محاسبات عملی و دیدگاه‌های کوتاه‌نگرانه سیاست پیشه‌گان حرفه‌ای قرار می‌گیرد. کمونیسم احتمالاً از عواقب جنگ سرد لطمه خورد و کمرش از نظر مالی در مسابقه تسلیحاتی شکست. اما این ساده‌اندیشانه است که در مطالعه علل و نتایج سقوط رژیم کمونیستی به بررسی‌های کم‌دامنه و کمی و مبانی نظری محدود اکتفا کنیم. گورباچف با فراست بحران کمونیسم را با

جریان توفنده تغییر و تحول تمدن جهانی مترادف دانست.

چارچوب نظری گورباچوف از جنگ سرمایه‌داری و کمونیسم فراتر رفت و بحران حاکم بر روابط بین‌المللی را نتیجه نظم فرسوده‌ای دانست که قوه خلاقه خود را از دست داده و بایستی تجدید حیات یابد. این نظم ضمن اینکه در حال تحلیل و تجزیه است در خود قوای مکنونه تمدنی بالاتر را نهفته دارد. تمدنی که بر یگانگی انسان و تجانس ذاتی او با طبیعت استوار بوده و کمال خود را در ایجاد دنیائی متحد با ارزش‌های روحانی و اخلاقی به جهت اعتلاء مقام انسان می‌جوید. مطالعه این کتاب نه تنها خوانندگان فارسی زبان را با آراء و اندیشه‌های این دولتمرد متفکر زمان ما آشنا می‌سازد بلکه ایشان را در جریان تحولات فکری جدیدی قرار می‌دهد که در سال‌های اخیر در آراء و نظرات فلسفی و علمی و شناختشناسی نفوذ کرده و حتی خط مشی‌های سیاسی و اجتماعی را نیز متأثر ساخته و می‌رود تا به صورت انگارهای نوین راهنمای تحقق مدنیتی عالمگیر گردد.

بهروز ثابت

جستجو برای یک آغاز تازه

...این عقیدهٔ راستین من است که قوهٔ قهریهٔ بی‌مهار و نامحدودِ سلاح‌های اتمی نباید دیگر به هیچ دلیلی در دست‌های انسان‌های خاکی قرار گیرد.

ما در آستانهٔ عصر جدیدی قرار داریم که از جهتی فرجام یک قرن و هزاره و از جهت دیگر آغاز قرن و هزارهٔ جدیدی را اعلام می‌دارد. در هر گوشه‌ای که زندگی می‌کنیم انعکاسی از خصوصیات یک مرحلهٔ سرنوشت‌ساز در تاریخ تمدن را می‌توانیم مشاهده کنیم. در چنین عصر و زمانی است که بایستی هم در داخل وطنمان و هم در روابط بین‌الملل به تغییرات عمیق تن دهیم.

تمدن حاضر که بر مبنای ضروریات صنعتگرایی، استثمار بی‌مهار منابع انسانی و طبیعی، بحران و تشتت سیاسی و اجتماعی جوامع، ملل و دول و محدودیت و سرکوبی آزادی‌های انسانی شکل گرفته است حال قوای خلاقش را از دست داده و از اجابت مقتضیات زمانه بازمانده است. این تمدن در حال تجربهٔ بحرانی جدی است که در جریان آن راه‌های جدید زندگی و همزیستی مسالمت‌آمیز مردم و کشورها سر برمی‌آورند. به نحوی که حال در بسیاری از مراکز سیاست‌گذاری نیاز به تفضیل و غلبهٔ صلح، همکاری، ارتباط و هماهنگی متقابل و امنیت مشترک مورد شناسایی و تأیید قرار گرفته است.

در مسیر اعتلای یک تمدن نوین ما نباید تحت هیچ شرایطی مرتکب این اشتباه شویم که پیروزی در جنگ سرد را به صورت کوتاه‌نگرانه‌ای پیروزی شخصی و یا برتری نحوه زندگی و ارزش‌های خود بدانیم. این پیروزی در اصل پیروزی بر نوعی از اندیشه تکامل اجتماعی بود که به تدریج منجمد شده، همه را به سمت نابودی می‌کشاند. این پیروزی نتیجه اجتناب‌ناپذیر گسستگی و پاشیدگی حلقه معیوبی بود که جامعه ما را در سیر قهقرایی قرار داد و در مجموع یک پیروزی برای عقل سلیم، خرد، دموکراسی و ارزش‌های مشترک انسانی بود.

دنیایی که امروز در آن زندگی می‌کنیم به صورت فاحشی از آنچه که در ابتدا یا حتی در اواسط این قرن بود متفاوت است. دنیای ما و تمام اجزای مرکب آن در حال تغییر است. پیدایش سلاح‌های اتمی یک یادآور تأثیرآور آن تغییرات بنیادی می‌باشد. تسلیحات اتمی که حدّ اعلای اقتدار نظامی را به نمایش می‌گذارد در عین حال وسعت قدرت تخریبی ماشین جنگی را نیز ظاهر می‌سازد.

حتی اگر در حال حاضر به نظر می‌رسد که خطر انعدام اتمی زمان جنگ سرد را پشت سر گذاشته - ایم، این عقیده راستین من است که قوه قهریه بی‌مهاری و نامحدود سلاح‌های اتمی نباید دیگر به هیچ دلیلی در دست‌های انسان‌های خاکی قرار گیرد.

بسیار مخاطره‌آمیز است که اجازه دهیم آرامش کاذبی ما را به خواب کشاند و تصور کنیم که چون جنگ سرد تمام شده خطر اتمی متوقف گردیده و دیگر نیازمند توجه شدید نیست. این احساس کاذب نسبت به امنیت موجب می‌شود که خطر کشنده‌ای که در سایه تحولات جدید به کمین نشسته مخاطره‌آمیزتر از همیشه جلوه کند.

این خطر آشکار را مسابقه تسلیحاتی جدید نام می‌گذارم. یعنی تولید و پراکندگی خطرناک‌ترین نوع تکنولوژی نظامی و تهدید واقعی گسترش جنگ - افزارهای هسته‌ای و سایر سلاح‌هایی که قادر به نابودی توده‌وار هستند می‌باشد. به علاوه کشورهای پیشرفته به صورت دائم التزاید سلاح‌های پیچیده‌تری را تولید می‌کنند و بسیاری از سلاح‌های غیراتمی قدرت تخریبشان به حدی باورنکردنی بالا رفته است.

در تحلیل نهایی تهدید اتمی نتیجه مستقیم آیین زورگویی است که برای قرن‌ها بر دنیا حاکم بوده و در حقیقت تبلور آن است. تهدید اتمی تنها یک تهدید برای از میدان درکردن حریف نیست بلکه نشانه آمادگی و جهد به قصد نابودی فیزیکی دشمن است؛ نوعی از بیماری روانی و نشانه تضييع عقل است. دنیای همکاری و همبستگی متقابل بایستی قطعاً استفاده از زور و به خصوص سلاح‌های اتمی را به عنوان راه حل مشکلات نفی و طرد کند.

جهان باید یک سلسله اقدامات متقابل و بموقع را به مرحله اجرا درآورد تا خطر اتمی تخفیف بیشتری یابد. این اقدامات مستلزم کاهش عمیق در زرادخانه‌های اتمی آمریکا، روسیه و سایر قدرت‌های اتمی، تعطیل تولید سلاح‌های پلوتونیوم، توقف کامل و نهایی آزمایش سلاح‌های اتمی، تقویت آژانس بین-المللی انرژی اتمی و گسترش حوزه قانونی آن به تدارکات مواد شبه‌اتمی، و بسط و اصلاح بنیانی قرارداد خلع سلاح‌های اتمی می‌باشد.

من به دنیایی فارغ و رها از خطر اتمی متعهدم. هرچند دلواپسی آنهایی را که نگران

جاه‌طلبی‌های تجاوزطلبانهٔ بعضی از دیکتاتورهای شرور و رژیم‌های مستبد هستند می‌فهمم اما معتقدم که یک بنیان جدید در روابط بین‌المللی که در این کتاب پیشنهاد می‌کنم - ضمن قبول اینکه ممالک دموکراسی برتری کامل خود را در سلاح‌های پیشرفتهٔ غیراتمی حفظ کنند - کاملاً کافی خواهد بود یک امنیت واقعی را در نظم جدید جهانی برای همه ضمانت کند.

ریشه های بحران کنونی

قرن بیستم بایستی قرن هشدار و اعلام خطر به نوع انسان
قلمداد گردد...

قرن بیستم بایستی قرن هشدار و اعلام خطر به نوع انسان قلمداد گردد. هشداری که نوع انسان را به ضرورت پیدایش یک آگاهی جدید و روش‌های تازه زندگی و عمل ندا می‌دهد. آیا قرن بیستم این نقش تاریخی خود را ایفا کرده است؟ خیر، حدّ اقل نه به صورت کامل.

آرزوی بسیاری این بوده است که خاتمه جنگ سرد جامعه جهانی را آزاد خواهد ساخت تا با عمل مشترک به دفع خطرات پردازد و با روحیه همکاری راه حل مشکلات خطرناکی را که دامنگیر تمام جهان شده است پیدا کند. اما بر خلاف ملاقات‌های متعدد سران ممالک، کنفرانس‌ها، کنگره‌ها و چانه زدن‌ها و قراردادهای به نظر می‌رسد که پیشرفت محسوسی صورت نگرفته است.

به احتمال قوی هیچ کس - از رهبران سیاسی گرفته تا هر فرد متفکری - واقعاً انتظار نداشت که بلافاصله بعد از خاتمه جنگ سرد ما سریعاً در تحت یک نظام نوین بین‌المللی قرار خواهیم گرفت. مابین نظم کهن و نظم جدید دوره‌ای انتقالی قرار دارد که

بایستی از آن گذشت تا به نظم جدیدی در روابط بین-المللی که بر اساس همکاری و مناسبات متقابل و استفاده درخور از فرصت‌های جدید استوار باشد دست یافت. آنچه که ما امروز شاهد آنیم در حقیقت به یک بی‌نظمی جهانی بیشتر شبیه است.

به نظر من کسانی که امروز خطّ مشی‌های سیاسی را طراحی می‌کنند از آرمان و چشمانداز فکری بی‌بهره‌اند و توانایی ارزیابی نتایج اعمالشان را ندارند. آنچه که قطعاً ضروری به نظر می‌رسد نقد و تحلیل روش‌ها و دیدگاه‌هایی است که در حال حاضر مبنای تفکرات سیاسی را تشکیل می‌دهد و نیز یک گردهمایی تازه از صاحب‌نظران است که ما را در مرحله بعدی رشد و تکامل نوع انسان هدایت کنند.

دنیا به راستی به نقطه عطفی رسیده است. ما با مشکلات پیچیده‌ای رو به رو هستیم که حلّ آن‌ها تنها با صرف مخارج و استفاده از منابع مادی امکان‌پذیر نیست، بلکه قوانین حاکم بر رفتار و روابط بین‌المللی مستلزم دگرگونی می‌باشد.

ریشه‌های بحران کنونی تمدن در خود انسان نهفته است. رشد فکری و اخلاقی ما در پشت شرایط

دائم‌التغییر قرن حاضر در جا می‌زند و از نظر روانی امکان وفیقمان را با جریان تغییر دشوار ساخته است. تنها با طرد خودخواهی می‌توان رشد و تکامل تمدن را تضمین کرد.

هر نسلی سرمایه‌مادی و روحانی تمدن را از پیشینه‌گان خود به ارث می‌برد. و هر نسلی مسئول حفظ و رشد این میراث برای نسل‌های آینده است. انسان‌ها عصر و زمانی را که در آن زندگی می‌کنند انتخاب نمی‌کنند. سرنوشت ما بر این قرار گرفته که در دورانی چنین حساس و مهیج زندگی کنیم. زمان ما زمان مشکلات شدید و فرصتهای بی‌سابقه است. تنها زمانی قادر خواهیم بود مسئولیت تاریخی حفظ و پرورش میراث تمدن را به انجام رسانیم که قطع نظر از نظرات سیاسی - مان، باورهای مذهبی مان و یا فلسفه‌هایمان تلاش کنیم تا یکدیگر را درک کنیم و به کمک هم بشتابیم و برای آینده‌ای بهتر با هماهنگی عمل کنیم.

مشکلاتی که در مقابل ماست

...جامعه بین‌المللی در حال حاضر با مشکلاتی درگیر است که ما فقط به تازگی آغاز به درک و فهم آن کرده‌ایم.

تمدنی که چندین قرن قبل متولد شده است اکنون نوع انسان را به نقطه مهلکی کشانیده است. به ناگهان ما شبیه بچه‌های بازیگوش شده‌ایم که جنب و جوششان به مراتب از رشد اخلاقی و آگاهی‌شان فراتر می‌رود. درست است که ما در خود این شجاعت را پیدا کرده‌ایم تا به یکی از خطراتی که هستی ما را تهدید می‌کند یعنی خطر یک جنگ اتمی جهانی خاتمه دهیم و حد اقل منبع اصلی آن را که جنگ سرد بود از میان ببریم. اما جامعه بین‌المللی در حال حاضر با مشکلاتی درگیر است که ما فقط به تازگی آغاز به درک و فهم آن کرده‌ایم. این مشکلات عبارتند از:

- افزایش ناسیونالیسم، جدایی‌طلبی و پریشانی و از هم پاشیدگی بسیاری از ممالک.
- تفاوت دائم‌التزاید در سطح و کیفیت رشد و توسعه اجتماعی و اقتصادی مابین ممالک ثروتمند و فقیر. تنها یک سوّم بشریت به غذا و بهداشت و درمان دسترسی دارد. بقیه از گرسنگی رنج می‌برند و در عنفوان زندگی می‌میرند. ثروت برخی به معنای فقر دیگران است. از طریق تلویزیون فقرا می‌توانند رفاه

مادی اغنیا را مشاهده کنند که منجر به تظاهرات پرجوش و شور و سبعت بی سابقه و حتی تعصب و جاهلیت جمعی می گردد. و این زمینه را برای رشد تروریسم و ظهور و پافشاری رژیم های مستبد نامتعادل فراهم می سازد.

- رشد افسارگسیخته و مخربی که کره زمین را به لبه بحران وسیع اکولوژیک کشانیده تنها حافظ امتیازات زندگی کسانی می باشد که به خاطر شرایط و موقعیت تاریخی از بهره مندی مادی برخوردار شده اند. خطرات بحران محیط زیست که همگی ما را تهدید می کند به صد سال و یا دویست سال آینده مربوط نمی شود بلکه می تواند در طی دو و یا سه دهه آینده یعنی در طول یک نسل ما را مورد اصابت خود قرار دهد.

- فاصله و جدایی مابین سیاست های صلح- جویانه و اقتصادهای خودخواهانه که در صدد است در قالب تکنولوژی همه را به یک شکل و رنگ درآورد. تا زمانی که این دو جریان

همراه نشوند شیرازه تمدن به از هم پاشیدگی و تقسیم به عناصر پراکنده نامتوافق تمایل خواهد داشت.

- توسعه و افزونی تولید سلاح‌های جدید تحت عنوان تقویت امنیت. چنین توسعه‌ای نه تنها منتج به نوعی تازه از مسابقه تسلیحاتی دلهره‌آور در کشورهای مختلف می‌گردد و فرسایش بنیادها و معیارهای در حال ظهور دنیای جدید را به دنبال خواهد آورد.

دلیل اینکه راه حل‌های بموقع برای مشکلات کثیر جهانی پیدا نمی‌شود در این نیست که ما به‌کندی شدت و خطر آنها را شناسایی می‌کنیم بلکه در این است که چاره‌جویی برای مشکلات جهانی نیازمند عمل هماهنگ و مشترک در سطح جهانی می‌باشد. ما تنها به تازگی قادر به تشخیص تهدید واقعی ناشی از این مشکلات گشته‌ایم. خاتمه جنگ سرد همچنین تضادهایی را که در جبهه‌بندی ابرقدرت‌ها به صورت پنهانی و یخزده موجود بود آشکار ساخته است. بسیاری

از این تضادها موجب احتراق جنگ‌های خونین گشته‌اند.

از این قرار دو مجموعه از مشکلات قد برافراشته‌اند. بعضی دارای ابعاد جهانی هستند از قبیل مشکلات مربوط به محیط زیست، اقتصاد جهانی، افزایش جمعیت، تولید انرژی، امنیت غذا، بهداشت و درمان و بعضی دارای ابعاد سیاسی در سطوح ملی می‌باشند. این مشکلات وابسته به یکدیگر بوده و از ارتباطات متقابل برخوردارند. وابستگی این مشکلات دلالت بر این واقعیت زمان ما می‌کند که تمامیت و کلیت عالم و وابستگی اجزای جهان امری است حقیقی و نه موهومی و دارای قوانین و مقررات خاص خود. چون انسجام ارگانیک هیئت عالم مفهومی برتر از جمع اجزاء متشکله‌اش دارد لذا نیازمند کیفیت نوینی از حیات می‌باشد.

زمان آن فرا رسیده است که خطّ مشی‌های یگانه‌ای در سطح جهانی تنظیم و ترتیب گردد. این نیازی مبرم است. چون بحرانی که به صورت مشهود تمام سیستم جامع روابط بین‌المللی را در بر گرفته فقط

یکی از جلوه‌های تب و لرزی است که دامنگیر تمدن ما گردیده است.

آینده ما را به مبارزه می‌طلبد. اما بشر قادر به مقابله با آن می‌باشد. ما قادر به مقابله با آن خواهیم بود اگر به وحدت عالم و سرنوشت مشترک نوع انسان واقف شویم و هر یک از ما مسئولیت خود را در قبال حفظ حیات بر کرهٔ ارض بجا آوریم.

سیاست‌های معطوف به حفظ محیط زیست

...بی‌توجهی بشر به محیط زیست خطرناک‌ترین تهدید
بر علیه آینده نزدیک ما است.

اگر سلاح‌های اتمی بزرگ‌ترین خطر گذشته نزدیک ما بود، بی‌توجهی بشر به محیط زیست خطرناک‌ترین تهدید بر علیه آینده نزدیک ما است. ملاحظات مربوط به محیط زیست عواقب مخرب چندین جریان را شامل می‌گردد: رشد بی‌قاعده جنبه‌هایی از تکنولوژی که مخرب طبیعت و حیات می‌باشند، انفجار جمعیت، مصرف‌زدگی بی‌بند و بار و اختلافات و نابرابری دائم‌التزاید در شرایط زندگی و بهزیستی مردمان در کشورها و مناطق مختلف.

طبیعت به جهت بی‌اعتنائی نخوت‌آمیز و خودبینانه ما به قوانین و مقتضیاتش مجازات شدیدی را برایمان تعبیه دیده است. در مقابله با چنین شرایطی بشریت موظف است که آگاهانه روابطش را با طبیعت تغییر دهد. عقیده‌ای که نسل حاضر از عصر روشنگری به ارث برد، دایر بر اینکه انسان سلطان طبیعت است، زمینه را از نظر روانی و اخلاقی برای بحران کنونی محیط زیست آماده ساخت. ما نیازمند انگاره جدیدی هستیم تا به واقعیت بازگردیم و دریابیم که بشر بخشی از طبیعت است و آینده و سرنوشت ساکنین کره ارض

بستگی به آن دارد که چگونه طرز فکرشان را با مقتضیات حفظ پایه دار محیط زیست همراه کنند.

زمان آن فرا رسیده که نوع انسان فلسفه سنتی بومیان آمریکایی را بپذیرد که ما این سیاره را از والدینمان به ارث نمی‌بریم بلکه آن را از فرزندانمان به عاریه می‌گیریم. بشریت جزئی از طبیعت و حیات بوده و با آن یگانگی و تجانس دارد.

نباید فراموش کنیم که آب نوشیدنی، اکسیژن هوا و حاصلخیزی زمین نتایج روابط متقابل صدها هزار گیاه و حیوان و موجودات زنده ذره‌بینی است که اجزای مکمل محیط زیست را تشکیل می‌دهند. دوام و کیفیت طبیعت و حیات بستگی به حفظ و بقای کثرت و تعادلی است که در محیط زیست موجود است.

سیاست‌های معطوف به حفظ محیط زیست دیدگاه جدیدی را در مورد جامعه مصرفی و توجیهات آن ارائه می‌دهد. یعنی بالا بردن سطح زندگی مردم نباید به قیمت نابودی طبیعت تمام شود. بالا بردن سطح زندگی انسان‌ها بایستی متقارن با حفظ و تجدید حیات شرایط زندگی دنیای گیاهان و جانوران صورت پذیرد.

ضرر و زیانی که به محیط زیست وارد شده صحت و سلامت انسان‌ها را به مخاطره انداخته، مشکلات اجتماعی متعدّد ایجاد کرده که سیاست‌های معطوف به حفظ محیط زیست بایستی در حلّ و اصلاح آن‌ها بکوشند. این سیاست‌ها بایستی حدّ اکثر حمایت را برای تحقیقات علمی و علوم بنیادی که محیط زیست و تعادل انسان و طبیعت را مورد مطالعه قرار می‌دهد مبذول دارد.

سیاست‌هایی که با ملاحظات محیط زیست تعدیل شده باشد طلوع دوبارهٔ شناختی است که انسان را جزئی از طبیعت بیکران محسوب می‌دارد. چنین شناختی ارزش‌های مشترک بشری را تأیید نموده، تعلیم و تربیت را از سنین کودکی با موضوعات مربوط به مناسبات متقابل انسان با محیط طبیعی غنی می‌کند و افکار و احساسات جدیدی را در مورد طبیعت پرورش می‌دهد. پیشرفت اخلاقی و بلوغ تمدن بدون چنین آگاهی و شناختی قابل تصوّر نیست.

درس‌های مشترک پیشین

...مدینه‌های فاضله‌ای که به صورت مصنوعی در اروپای
شرقی و یا غربی و یا در هر قارهٔ دیگری تعبیه شده‌اند
از کار افتاده‌اند.

شناسایی دنیا به عنوان یک واحد کامل
جدایی‌ناپذیر نیازمند تغییر سیستم ارزش‌ها و یا دقیق‌تر
بگوییم نیازمند بازگشت به ارزش‌های اولیه است که در
ماهیت انسان به عنوان موجودی روحانی و اجتماعی به
ودیعه گذاشته شده است. آن ارزش‌ها به صور و درجات
مختلف در ادیان عالم و آراء و عقاید بزرگ انسانی
تجلی کرده‌اند.

اما سیاستمداران و نظریه‌پردازان آن‌ها را
منحرف ساخته و به آلات شرارت تبدیل ساخته‌اند.
زمان آن فرا رسیده که تعبیرات متجددانه آن ارزش‌ها
لازمهٔ بقاء و بهبود نوع بشر محسوب شوند.

همهٔ ما باید از گذشتهٔ دور و نزدیک درس
بگیریم. برای قرن‌ها تاریخ یک جریان توأم با هرج و
مرج بود که در اثر اعمال افراد و گروه‌ها شکل می‌گرفت
و از هرگونه تلاش که به آن نظم بیشتری دهد و در
مسیری منطقی هدایتش کند سر‌بازمی‌زد. دنیا کورمال
کورمال در جستجوی راهی به جلو بود.

آگاهانه و یا ناآگاهانه دنیا این پند مشهور را
دنبال کرد: «آن‌ها که استقامت می‌ورزند راه را به اتمام
خواهند رسانید». اما در زمان ما این جریان هرج و مرج

نیروی عظیمی را از مهار خارج ساخته که دارای طبیعتی، هم سازنده و هم مخرب می‌باشد. بیشتر از این نمی‌توانیم به این شیوه عمل کنیم. ما نیازمند یک چشم‌انداز جدید هستیم که بر اساس آن بدانیم کجا هستیم، به کجا می‌رویم و چه چیزی را می‌خواهیم به انجام برسانیم. شعار ما باید این باشد: «آن‌ها که افق آینده را می‌بینند راه را به اتمام خواهند رسانید.»

جنگ‌ها و ستیزها بخش جدایی‌ناپذیر تاریخ بوده‌اند. اکنون زمان آن فرا رسیده که به قربانیان نزار-های موهوم و خونبار از جنگ‌های صلیبی تا جنگ سرد بیندیشیم. یکی از تضادهای قرن بیستم عدم تطابق مابین پیشرفت‌های عظیم فنی و موقعیت غالباً رقت‌بار روحانی و اخلاقی ما است. به غیر از این تضاد چه دلیل دیگری می‌تواند قتل عام تمام عیار گروه‌ها و ملت‌ها را در قرن بیستم توضیح دهد؟ کشتار همگانی یهودیان یکی از شنیع‌ترین جنایات‌های نازیسم بود. کشتار همگانی یهودیان بایستی تذکری باشد در مورد خطرات نهفته در دموکراسی و ناپختگی سیستم‌های دموکراسی موجود و همچنین مسئولیت خاص همه آن‌هایی که نه فقط در حرف بلکه در عمل متعهد به دموکراسی هستند.

من معتقدم که همه ما می‌توانیم از گذشته دور و نزدیک درس‌های مشترکی بیاموزیم. یکی از این درس‌ها آن است که مدینه‌های فاضله‌ای که به صورت مصنوعی در اروپای شرقی و یا غربی و یا در هر قاره دیگری تعبیه شده‌اند از کار افتاده‌اند. بر اساس تجربیات مان می‌دانیم که چنان طرح‌هایی ناقص و ذاتاً غیرعملی می‌باشند. فکر می‌کنم که استراتژی برای آینده بایستی بر مبنای واقعیت‌های موجود و تجزیه و تحلیل دقیق و کاملاً عملی جریان بالقوه رشد و توسعه آن واقعیت‌ها استوار باشد. درس دیگر به نظر من عبارتست از نفی تغییرات ناگهانی و انقلابی. نظریه جلو زدن از زمان خود و سوسه‌انگیز است اما عواقب چنان جهشی بسیار خطرناک است. بنابراین ما موظفیم ضمن برآورده ساختن نیازها و مقتضیات زمان مان و همگامی با آن‌ها به صورتی تکاملی قدم به قدم به سمت جلو پیش رویم و در طی این مسیر به شناسایی و چاره‌جویی مشکلاتی که سر برمی‌آورند بپردازیم. درس گرفتن از تجربیات گذشته به معنی رد هرگونه بی‌تحملی، ناشکیبایی، افراط‌گرایی و پرهیز از عودت به شیوه‌های گذشته، به خصوص توسل به استفاده از زور، می‌باشد.

و نیز تصوّر من بر آن است که همه ما بایستی دریابیم که دموکراسی چیزی بیشتر از یک مسلک سیاسی و یا انتخاب پارلمان و یا رئیس جمهور است. دموکراسی به معنای ارزش‌های اخلاقی است و بدون آن ارزش‌ها دموکراسی رو به زوال و فساد می‌رود و غالباً منجر به تشکیل حکومت استبدادی می‌گردد. دموکراسی به معنای مؤسسات سیاسی پابرجایی است که بر اولویت قانون و عدالت استوار می‌باشند و در میراث فرهنگی ملل و آگاهی عمومی ریشه دارند. شکست-ناپذیری دموکراسی امری تضمین شده نیست. دموکراسی همواره مورد امتحان قرار خواهد گرفت. دموکراسی پوشش‌های متعدّد نهان و آشکار و دوستان غیرحقیقی بسیار دارد. دموکراسی خود به خود رخ نمی‌گشاید بلکه مستلزم مراقبت و مواظبت دائمی است.

نیاز به سیاست‌های جدید

...جامعه بشری بایستی قویاً پیش‌داوریه‌ها و انگیزه‌های
کهنه‌ای را که با جنگ سرد رشد کرده بودند به کنار
زند...

در آستانهٔ قرن بیست و یکم جهان نیازمند سیاست‌های جدیدی می‌باشد. اما این نیاز هرچند که ضرورتش مسلم به نظر می‌رسد تنها در صورتی به واقعیت می‌پیوندد که رهبران حکومت با وجود مشغله‌های روزمرهٔ ممالک خود اقداماتشان را با مسائل مبرم جهانی که رو در روی نوع انسان قرار دارد مطابق و هموار سازند.

این را من بر اساس تجربیات شخصی آموختم. در امور داخلی ما با برنامهٔ بازسازی سیاسی و اقتصادی Perestroika و سیاست آزادی‌سازی Glasnost به مشکلات و مسائل مبرم اتحاد شوروی در دههٔ هشتاد پاسخ گفتیم. این سیاست‌ها موجب رشد دموکراسی و پیشرفت به سوی آزادی گشت. تلاش ما برای تشکیل یک سیاست خارجی جدید بر فلسفهٔ «اندیشه‌ورزی نوین» استوار بود. بسیاری از مهره‌های برجستهٔ جامعهٔ بین‌الملل به این تلاش پاسخ مثبت دادند و نتیجهٔ اصلی آن خاتمهٔ جنگ سرد بود.

اقدام به عملی جدید جریانی پرمخاطره بود و ما در همهٔ موارد موفقیت نداشتیم. در روزهای اولیهٔ «پرسترویکا» Perestroika ما این اثر را خطّ مشی

قرار دادیم: «پرسترویکا را با خودت شروع کن.» اما در عمل ما عجولانه به تغییر جامعه پرداختیم در حالی که تغییر خود را با آینده محول کردیم. و عامل بسیاری از اشتباهات، محاسبات غلط و شکست‌های ما ریشه در این مطلب داشت. این در روسیه امروز واقعیتی مبرم‌تر است چرا که مغایرت و اختلاف رو به افزایش مابین جریان بالبداهه تغییر و مجاهدت‌های آگاهانه برای خودسازی عواقب نامبارکی داشته است.

با وجود این «پرسترویکا» و «گلاسنوست» روسیه و دنیا را تغییر دادند. روابط بین‌المللی اکنون مستلزم قالب جدیدی برای اداره امور است. این به معنای آن نیست که امور آسان‌تر شده‌اند. ما با مسائل بسیار پیچیده و مشکلات نامترقبه‌ای رو به رو هستیم. من معتقدم که برای حل این مسائل راهی نداریم جز اینکه روش‌های تازه‌ای را در روابط و ارتباطات متقابل پیدا کنیم و به مرحله عمل درآوریم، چه در غیر این صورت ما قادر نخواهیم بود تا تمایلات و گرایش‌های مثبتی را که جوانه زده و در حال شکوفاییست تحکیم کنیم. این فرصت مغتنم نایستی به هدر رود.

در این مورد علاقه مندم که به سه سر مطلب اشاره کنم:

- اوّل اینکه امروز بیشتر از هر وقت دیگر لازم است که سیاست با اخلاقیات پیوند خورد. در دنیایی که از خطرات اشباع شده هر قدم و هر عملِ دول - و نه تنها دول بلکه سازمان‌ها جنبش‌ها و احزاب - بایستی قویاً با احساس مسئولیت توأم باشد.
- مطلب دوّم در مورد نیاز دیگر زمان ما یعنی رعایت بی‌قید و شرط حقوق بین‌الملل می‌باشد. امروزه حقوق بین‌الملل دستاورد مجاهدت‌های همه کشورهای است که سازمان ملل را تشکیل می‌دهند. آنچه که آن‌ها با هم خلق می‌کنند بایستی با عزم راسخ به مرحله اجرا در آورده شود.
- و سرانجام مطلب سوّم راجع به عدالت و انصاف است. در مرحله فعلی رشد و توسعه اجتماعی، تصوّر موهومیست اگر باور داشته باشیم که برآورده ساختن کامل نیازهای ضروری همگان امکان‌پذیر است. اما حتی در

این مرحله انتقالی می‌توانیم و بایستی مطمئن شویم که منازعات بین‌المللی بر مبنای قانون و عدالت رفع شود و اقویاً در عوض پایین نگه داشتن ضعفها به آنها کمک کنند تا بتوانند بر روی پای خود بایستند و آنها که عمده‌اً قراردادهای و تعهدات را نسخ می‌کنند قطعاً به مجازات برسند.

برای رسیدن به این اهداف جامعه بشری بایستی قویاً پیشداوری‌ها و انگیزه‌های کهنه‌ای را که با جنگ سرد رشد کرده بودند به کنار زند و از رویه استعمار و بهره‌برداری از نقاط ضعف یکدیگر دست کشد. حتی اگر حقوق بشر و آزادی در سراسر دنیا در تحت سیستم‌های دموکراسی مراعات شود، تباینات و تفاوت‌ها همواره باقی خواهند بود. بایستی به این تفاوت‌ها احترام گذاشت. با خاتمه منازعات تفاوت‌ها می‌توانند به منبع سالمی برای رقابت که عامل مهمی برای پیشرفت می‌باشد تبدیل شوند. تفاوت‌ها موجب می‌شوند تا به شناسایی یکدیگر بپردازیم و از طریق مقابله و مرادده مقدمات اعتماد متقابل را فراهم آوریم.

فراخواندن ارزش‌ها

زمان آن فرا رسیده که هر فرد و ملت و دولتی نقش و مقام خود را در امور دنیا ارزیابی مجدد کند.

یکی از تضادهای قرن بیستم فاصله‌ای است که مابین پیشرفت‌های مبهوت‌کننده فنی و کیفیت تأسف‌آور اخلاقیات و روحانیت موجود است. ما دیدیم که چگونه تلاش به جهت ساختن «سیستم طراز نوین» در روسیه شوروی و سایر کشورها و تحمیل هنجارهای رفتاری بر مردم به عنوان اینکه نفع حقیقی‌شان در آن است از هم پاشید. در واقعیت، تلاش به جهت «سعادت‌مند ساختن نوع انسان» به نتیجه‌ای منجر شد که برای دنیای متمدن کاملاً غیرقابل قبول بود. یعنی سلب قدرت و دارایی از انسان و تبدیل فرد به چرخ-دنده‌ای در ماشین ایدئولوژی دولت. از طرف دیگر دائماً واضح‌تر می‌شود که ارزش‌های دنیای غرب بیشتر و بیشتر با مقتضیات زمان تباین و ناسازگاری دارند. عصر طلایی ارزش‌های دنیای غرب به سر آمده و نمی‌تواند آینده‌ای مطمئن را برای نجات بشر تأمین کنند.

البته ما بایستی بدون تعصب و با هوشیاری ضعف‌ها و توانایی‌های سیستم مالکیت جمعی را که آمیخته با دشواری‌های نهفته در نظام‌های خودکامه است ارزیابی کنیم. اما سیستم فردگرایی فرهنگ غرب

را چه کنیم؟ دست کم بایستی برای حال و هوای مصرفی آنچه بر «داشتن» به جای «بودن» و تملک و تصرف کردن در عوض ظاهر ساختن قوای مکنونهٔ انسانی تأکید می‌کند چاره‌ای جست.

امروز اختیار یک انتخاب در مقابل نوع انسان قرار دارد. زمان آن فرا رسیده که هر فرد و ملت و دولتی نقش و مقام خود را در امور دنیا ارزیابی کند. ما نیازمند یک جهش شدید به بُعد تازه‌ای از معنویات هستیم. یعنی کیفیتی که در آن روح انسانی از نفوذ عظیم برخوردار گردد. نقش فرهنگ، دیانت، علم و تعلیم و تربیت بایستی به نهایت درجه اعتلاء یابد. مسئولیت مراکز پرورش فکری و علمی و معنوی بسیار وسیع بوده و بایستی بدانها تفوق و اولویت داد.

آیندهٔ جامعهٔ بشری بر مبنای مقابلهٔ سرمایه-داری و سوسیالیسم تعریف نخواهد شد چرا که این دوگانگی جامعهٔ جهانی را به دو قطب تقسیم کرد و عواقب مصیبت‌باری را به دنبال آورد. ما موظفیم الگوی تازه‌ای را پیدا کنیم که تمام پیشرفت‌های فکری و عملی انسان را بدون توجه به اینکه چه ایدئولوژی و یا جنبش سیاسی مبدع آن‌ها بوده انتظام و تشکل بخشد. این الگو

تنها می‌تواند بر مبنای ارزش‌های مشترکی باشد که نوع انسان را در قرون متوالی پرورش و ارتقاء داده است. جستجو برای یک الگوی جدید بایستی جستجو برای یک ترکیب جامع و نظام فراگیر باشد؛ ترکیبی از آنچه که بین مردم و ملل و دُول مشترک بوده و متحدشان می‌سازد و نه آنچه که متفرّقشان می‌کند.

جستجو برای چنین ترکیبی می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد اگر شرایط زیر مورد ملاحظه قرار گیرد:

- اول از همه ما نیازمند بازگشت به ارزش‌های انسانی شناخته‌شده هستیم که در معنویت ادیان جهانی و آرمان‌های اجتماعی تجسّم یافته است.
- به علاوه ما نیازمند پیدایش جهان‌بینی تازه‌ای برای رشد و توسعه می‌باشیم که بر آن ارزش‌ها استوار بوده و بتواند همه ما را به سمت فرهنگی انسانی و موافق با مقتضیات محیط زیست هدایت کنند.
- و بالاخره ما احتیاج به باروری روش‌هایی برای عمل اجتماعی و تعیین خطّ مشی

سیاسی داریم که جامعه را به راهی سوق دهد
که با منافع بشری و مقتضیات طبیعت سازگار
باشد.

وقتی صحبت از ترکیبی جدید و نیاز به
وحدت و همبستگی متقابل دائم‌التزاید می‌کنم، منظورم
نوعی از یکنواختی، یکسانی و یک‌شکلی نیست. من
تمدنی را که به مثابه یک غلتک بزرگ تاریخی همه
چیز را صاف و یکدست می‌کند نمی‌پذیرم. چه کسی
نیازمند چنان تمدن جدیدی است و اصلاً چرا آن را
جدید بنامیم؟ به هیچ وجه خواهان آن نیستم که تمام
ملل و دُول شبیه یکدیگر شوند. من فکر می‌کنم که
تمدنی که همهٔ ما بدان متعلق هستیم تمدن تعدد و کثرت
است. کثرت و تنوع است که به تمدن نیرو می‌بخشد و
اساس مبادلهٔ ارزش‌های فرهنگی و معیار روش‌های
سازمان‌بندی جامعه و طرق زندگی می‌باشد.

فلسفهٔ قرن بیست و یکم بایستی در فلسفهٔ
کثرت پایه‌گذاری شود. اگر حیات بالاترین ارزش را
داراست، گرانبها تر از آن هویت واحد هر ملت و هر نژاد
به عنوان یک خلق یگانهٔ طبیعت و تاریخ بشر می‌باشد.

همچنین برخی نصایح و اوامر اخلاقی که ارزش‌های مشترک نوع انسان را تشکیل می‌دهد مستلزم تعریف و تبیین وسیع‌تری است. نظر من آن است که افکار و احساسات فرد دربارهٔ طبیعت بایستی یکی از معیارهای اصلی حفظ مبانی اخلاقی محسوب گردد. امروزه کافی نیست که بگوییم «قتل مکن». تعلیم و تربیت اکولوژیک این حکم را به تمامیت روابط و مناسبات متقابل تمدن و محیط زیست تعمیم می‌دهد و بر عشق و احترام به تمام موجودات زنده تأکید می‌ورزد. در اینجاست که فرهنگ اکولوژیک با دیانت مرزهای مشترکی می‌یابد.

زیبایی و ویژگی حیات به وحدت در کثرت موکول است. تعیین هویت شخصی هر فرد و ملت و قوم شرط حیاتی حفظ حیات در کرهٔ ارض می‌باشد. منازعات و کشمکش‌ها کثرت و تنوع حیات را می‌سوزاند و به جایش یک ویرانهٔ اجتماعی باقی می‌گذارند. احترام به کثرت و ارجمند داشتن کرهٔ ارض اساس یک وحدت حقیقی را خلق می‌کند.

نشو و ارتقاء یک تمدن جدید

در تحلیل نهایی منشأ اصلی گرفتاری‌هایمان در بیرون از ما نیست بلکه در درون ماست.

ما با وظیفهٔ بارور ساختن یک تمدن جدید رو در رو هستیم. تکامل چنین تمدنی بایستی با مقتضیات جدید هستی و وجود انسان سازگار باشد. تمدن جدید مستلزم الغاء روحیه و تفکر مبارزه‌جویانه‌ای است که پایه‌های تمام تمدن‌های گذشته را به ضعف کشانید و هنوز نیز از میان نرفته است. تمدن جدید بایستی تمدن تمام نوع بشر بوده و به صورتی واقع‌گرایانه و سازنده پاسخگوی مسائل ناشی از همبستگی متقابل انسان‌ها باشد.

تمام عالم در آستانهٔ تغییرات شگرف‌آوری است. این تنها انتقال از مرحله به مرحله‌ای دیگر که در تاریخ به کثرت اتفاق افتاده نیست. شواهد بسیاری حاکی از آن است که این تغییرات نشانهٔ استحاله‌ای است که از اهمیت و عظمت تاریخی برخوردار بوده و سبب رستاخیز تمدنی جدید خواهد شد.

زمان آن فرا رسیده که سیر تازه‌ای را برای رشد و توسعهٔ جهانی و استقرار تمدن جدید انتخاب کنیم. در حال حاضر ما فقط قادریم که رؤس کلی آن را طرح کنیم. این تمدنی است که روش‌های مخاصمه‌جویانه را طرد می‌کند. جنگ‌های اقتصادی، سیاسی، طبقاتی، نژادی

و یا ایدئولوژیک بایستی الغاء شوند و استفاده از زور به عنوان وسیله‌ای سیاسی مورد نفی و تحریم قرار گیرد. همکاری به مرور جانشین رقابت خواهد شد. این تمدنِ شکیبایی و اغماض دوجانبه بوده که در آن فرهنگ‌ها و ملل به صورتی روزافزون تعصبات را به کنار گذاشته، وحدت در کثرت را عامل پیشرفت دانسته و در رتبهٔ اولی این تمدنی خواهد بود که در آن هماهنگی و همزیستی انسان و محیط طبیعی تضمین خواهد شد.

ساختن چنین تمدن جدیدی نیازمند مرحلهٔ بالاتری از مسئولیت و اعتماد متقابل مابین افرادی است که پذیرای یک نظم جدید می‌باشند. رُجُل سیاسی، رهبران فعلی سیاسی و مذهبی، رؤسای اقتصاد و تجارت، دانشمندان، هنرمندان، جوانان و روشنفکران بایستی روابطشان را در سطوح ملی و بین‌المللی بهبود بخشند.

دولتمردانی که جنگ سرد را خاتمه دادند برای اولین بار در تاریخ جدید امکان تأسیس یک صلح واقعی جهانی را فراهم ساختند. از این قرار رهبران فعلی سیاسی وظیفه دارند تا زمینه را برای استحکام و تنظیم روابط متقابل بشری آماده سازند. رهبران اخلاقی

بایستی ارزش‌های جاودانه را که همواره هادی نوع بشر بوده تبیین و توضیح دهند. بازرگانان مسئولیت دارند تا با سرمایه‌گذاری و ابداع روش‌های جدید زمینه را برای رفاه و آسایش عام فراهم آورند. دانشمندان موظفند تا نتایج و ثمرات پیشرفت‌های فنی را از نظر تأثیراتشان بر محیط زیست و جنبه‌های اخلاقی مورد ملاحظه قرار دهند. هنرمندان باید در قالب استعارات و موتیف‌های نوین در هنر و ادب، شادی‌ها و تراژدی‌های انسان را توصیف کنند، جوانان مان‌خواستار آینده‌ای بهتر از گذشته شوند و روشنفکران بصیرت نافذ خود را راجع به پیشرفت بشر به سمت اهداف مشترک متمرکز کنند. تنها ارتباطات سازنده این گروه‌ها، و نه برتری یک گروه بر دیگران، اجازه خواهد داد پاسخ‌هایی که همه در پی آن هستیم هویدا شوند و ما را در شکل دادن مرحله بعدی نشو و ارتقاء انسان هدایت کنند.

امکان جمع آوردن و آمیختن جنبه‌های متنوع جامعه بشری نه تنها در اصول و کلیات بلکه به تازگی در جنبه‌های عملی نیز در زمینه‌هایی به ثبوت رسیده که در آن‌ها تصوّر همکاری و اعتماد تا همین چند سال قبل امکان‌پذیر نبود.

هیچ راه دیگری برای مقابله با «بی‌نظمی جهانی» و هرج و مرج لجام گسیخته‌ای که در حال حاضر دنیا را دربرگرفته نیست. بحران تمدن جدید موجب ضرر و زیان فراوان به نوع بشر گشته است. این بحران در حال تحلیل بردن علقه‌های اجتماعی، حیات خانواده و ارزش‌ها و اصول اخلاقی است. رفتار بسیاری از مردم فاقد احساس مسئولیت است، گویی آن‌ها گفته‌ی قدیمی شرارت‌آمیزی را دنبال می‌کنند که می‌گوید «بعد از ما بگذار دنیا را سیل ببرد» شرارت این فلسفه و رفتار در آن است که نوع انسان را به سمتی می‌کشاند که به دست خود، خود را نابود کند.

در تحلیل نهایی منشاء اصلی گرفتاری‌هایمان در بیرون نیست بلکه در درون ماست. یعنی در احساسات و افکار و گرایش‌های ما نسبت به یکدیگر، نسبت به جامعه و نسبت به محیط زیست. بقیه‌ی مشاغل از آن مشتق می‌گردد. بنابراین ما بایستی در رتبه‌ی اول خودمان را تغییر دهیم. و این از طریق تعلیم و تربیت و روابط ضروریّه متقابل امکان‌پذیر است که در سطح جهانی معطوف به جمع آوردن و هماهنگ کردن معارف و علوم و روش‌های مختلف شناخت و آگاهی و ایجاد

تفاهم مابین نسل‌ها و گروه‌های مختلف سنی می‌باشد.
چون تغییرات درونی را ایجاد کردیم موظفیم که با همه
کثرت و تعدد گرد هم آییم و دنیای نوین را برپا سازیم.

مرزهای بعدی

مشارکت شخصی همهٔ افراد خواهد بود که امکان
شکفتگی تمدن جدیدی را بر کرهٔ ارض فراهم
سازد.

مبرّم‌ترین پیام من آن است که زمان آن برای هر فرد و ملّتی فرا رسیده تا نقش خود را در رشد و توسعهٔ جهانی مورد ارزیابی مجدد قرار دهد. هر فردی نیازمند آن است که وارد این جریان شود. هر فردی دارای نقشی است که باید آن را ایفا کند.

رهبران سیاسی ما نیازمند راهنمایی‌های کلی و عمومی تازه‌ای می‌باشند. دنیای علم به تنهایی قادر به ایجاد آن نیست. تنها گردهمایی علم و سیاست و دیانت و اخلاق است که کلید حلّ مشکلات امروز بشر را فراهم می‌سازد. مشارکت شخصی همهٔ افراد خواهد بود که امکان شکفتگی تمدنّ جدیدی را بر کرهٔ ارض فراهم سازد.

به دفعات به سخنان جان کیندی رجوع می‌کنم که می‌گوید: «ما امروز در لبهٔ مرزهای نوینی ایستاده‌ایم؛ مرزهای فرصت‌ها و مخاطرات ناشناخته، مرزهای امیدها و بیم‌های به وقوع نپیوسته». اکنون بعد از تقریباً سی سال ما حتّی با حدّت بیشتری لزومیت پیشبرد این تحوّل تاریخی را حسّ می‌کنیم، تحوّل‌ی که برای مدّت زیادی مراحل آمادگی‌اش را طی کرده و حال در آستانهٔ بلوغ و کمالش قرار گرفته است.

یک خطّ مش به طرزی حیاتی ضروری است؛
یک خطّ مش که درخور پیشرفت‌های علمی و فنی بوده
و متناسب با اکتشافات جدید که در قرن آینده محتمل
است باشد.

مرزهای نوین بسیار به ما نزدیکند و بسیاری
از ما حیات خواهیم داشت تا شاهد مراحل نخستین آن
باشیم. می‌گویند که بشر همیشه در پایان هر هزاره‌ای
گرفتار تشویش بوده است. امروز برای آن تشویش دلیل
وجود دارد. خاتمۀ جنگ سرد، آزادی مملکت من و
اروپای شرقی به همه ما روح تازه‌ای داده است. اما
مظاهر هرج و مرج و سقوط و لجام گسیختگی ما را بر
آن می‌دارد تا با آنچه در قوه داریم بکوشیم تا طرق
سازماندهی هوشیارانه و الزاماً دموکراتیک خانۀ
مشترکمان را که همه موقتاً در آن زیست می‌کنیم
بجویم.

من راه حل‌های حاضر و آماده سراغ ندارم و
نیز معتقد به تحمیل الگوها و طرح‌ها بر جامعه نیستم.
اعتقادم به فرد است و نیروهای بالقوه وجدان و اندیشه.
همچون نویسنده بزرگ آمریکایی ویلیام فالکنر من

حاضر نیستم که خاتمهٔ نوع بشر را بپذیرم هرچند
امتحانات آینده شدید باشد.